

رازها و رمزگشایی‌ها

روزهای پس از ۲۲ بهمن ایام حیرتی عمیق در حد سرگیجه بود. به گفته چارلز دیکنز درباره انقلاب کبیر فرانسه در مطلع غنایی و درعین حال مطایبه آمیز *داستان دو شهر*، «بهترین زمان بود، بدترین زمان بود، عصر خرد بود، عصر حماقت بود، دوره ایمان بود، دوره ناباوری بود، فصل روشنایی بود، فصل ظلمت بود، بهار امید بود، زمستان ناامیدی بود.» سالها صحبت از قدرت خلق و شکوه خیزش ملت بود، اما وقتی خلق و ملت قدرتش را نشان داد، مات و مبهوت دنبال توضیحی برای این قدرت‌نمایی می‌گشتند، گویی اشتباهی رخ داده باشد و قرار نبوده چنین اتفاقاتی بیفتد.

انتقال قدرت در این نواحی با غارت کاخ حاکم مغلوب و قتل عام یاران او همراه بوده است. پیش از محمدرضا شاه، در قرن بیستم عمر سیاسی سه پادشاه دیگر پیش از پایان عمر طبیعی آنها به سر آمد و هر سه مخلوع در عزلت و غربت مُردند. برکناری مصدق با غارت خانه‌اش اعلام شد و از اثاث منزل او چیزی بر جا نماند. اما اینها وقایعی تاریخی بود که کسی انتظار نداشت بار دیگر روز روشن در برابر دوربینهای تلویزیون تکرار شود.

یکی از پرخواننده‌ترین مطالب *آیندگان* در شماره پنجشنبه ۳ اسفند ۵۷ چاپ شد. در مقاله وارده‌ای یک‌ویک‌سوم صفحه‌ای با عنوان «راز عقب‌نشینی گام‌به‌گام آمریکا»، الف. عرفان (احتمالاً نام مستعار) مروری مفصل شامل نقل گفته‌های افراد و مقامهای خارجی و داخلی، خبرهای رادیوها و مندرجات مطبوعات جهان به دست می‌داد. محور بحث این سؤال بود: «چگونه بسیاری از پایگاههای نظامی یکی از قوی‌ترین نیروهای منطقه در ۳۶ ساعت فتح شد؟» و چرا سران ارتش نخواستند حتی از کارخانه مسلسل‌سازی در برابر هجوم مردم دفاع کنند؟

در مقاله که لحنی کارآگاهانه داشت و در صفحه گزارش چاپ شد پاسخ قاطع نویسنده این بود: نقشه آمریکا، گویی صحبت از فردی باشد مشخص، هم دارای عواطف و هم فوق‌العاده کاربلد و بلکه هفت‌خط که گاه نگران می‌شود اما از میدان در نمی‌رود و به کلک سوارکردن ادامه می‌دهد. چنین عبارات و جملاتی در جابه‌جای مطلب به چشم می‌خورد: «وحشت آمریکا»، «امپریالیسم آگاهی داشت»، «خط‌مشی مشخص آمریکا»، «امپریالیسم با زیرکی قصد دارد»، «امپریالیسم با زیرکی کامل»، «نکته مهمی که امپریالیسم به آن توجه کرد و موقتاً عقب‌نشینی نمود»، «با یک نگاه کوتاه مشخص می‌شود که امپریالیسم خونخوار با دست عوامل خود... چه توطئه مهیبی برای مردم ایران تدارک دیده است» و بسیاری دیگر.

از نظر نویسنده مطلب، خطوط اصلی وقایع ۲۱ و ۲۲ بهمن اینها بود:

اول: نیروهای وفادار [به رژیم سلطنتی] که قاعدتاً در مرحله اول بایستی وارد عمل می‌شدند افراد [لشکر] گارد بودند.

دوم: نیروهای مخالف، مردم و بعضی سربازان و تعدادی همافر و دانشجو بودند. خط اصلی مبارزه آن است که باید نیروهای وفادار از هم بپاشد یا مرعوب شود. و چون نیروی مخالف در شروع دارای قدرت کافی برای انجام این کار نیست، باید هرچه بیشتر موجبات تقویت آن فراهم شود.

بر پایه مفروضات بالا، راهی که امپریالیسم خونخوار، و در عین حال خردمند، مصلحت دیده شامل این اقدامات و نتایج است (با همین اعداد و ترتیب):

۱. نیروی وفادار متمرکز نباشد و تقسیم شود.
۲. نیروی وفادار خوب تجهیز نشود و تجهیزات او در حد تجهیزاتی باشد که مردم هم بتوانند به آن مجهز شوند.
۳. نیروهای مخالف تا حد اکثر تجهیز شوند تا کثرت عددی آنان برتری شان را تأمین کند.
۴. برای جلوگیری از عکس‌العمل احتمالی و جمعی نیروهای وفادار، در آنان رعب به وجود آید، حال این نیروها چه در تهران باشند و چه خارج از تهران.

مبنای بسیار آشنای نویسنده برای مفروضات و نتایجش: امپریالیسم، استعمار یا استکبار، عبارت است از موجودی با مغزی به اندازه یک کامپیوتر عظیم حاوی تمام اطلاعات موجود در عالم و آدم، قادر به پیش‌بینی چندین حرکت بعدی نیروهای خلق، و دارای مهارتی در حد ماهرترین بندباز که در هوا چندین پشتک و وارو می‌زند و روی هر دو پا فرود می‌آید.

تقریباً تمام تصورات به اصطلاح سیاسی موجود در جامعه ایران در این مقاله یکجا گرد آمده است. "راز" مورد بحث نه صرفاً در جملات خود مطلب، بل در این بود که خلاق چنین تصوراتی داشتند و وقتی تصورات مورد علاقه خود را به صورت مکتوب در قالب گزارشی ظاهراً محققانه می‌دیدند آن تصورات به حد حقایقی غیرقابل تردید ارتقا می‌یافت. مبارزه خلق و امپریالیسم همانند نبرد اهورامزدا و اهریمن است و تا ابدالآباد ادامه خواهد یافت. عقب‌نشینی اهریمن فقط ترفندی است برای فریب اهورامزدا، وگرنه نه آن اهریمن بی‌پیر شکست‌پذیر است و نه این نیروی متشنت اهورایی به جایی خواهد رسید. طرز فکری مانوی، مرثیه‌بار و صددرصد ایرانی.

شگفتا مضمون مقاله داغ برای خود فاتحان هم جذابیت داشت. محمد مفتاح فقید، عضو شورای انقلاب و رئیس بعدی دانشکده الهیات، در مصاحبه‌ای با *آیندگان* (۲۴ اسفند) گفت:

یک مرتبه رژیم سقوط کرد و یک مرتبه در اسلحه‌خانه‌ها را باز کردند. خودش این نقشه‌ای بود که ارتش و شهربانی کنار کشیدند. در زندانها را هم باز کردند. چاقوکش‌ها و زندانیها ریختند بیرون... نقشه این بود که مردم به جان هم بیفتند.

نزد شیخ و آیت‌الله و نویسنده مقاله و قاطبه روزنامه‌خوان‌ها و مدافعان سلطنت کمترین اهمیتی ندارد که بعدها مدرکی دال بر چنین توطئه‌ای به دست نیامد. تمام شواهد، اسناد، گفته‌ها و مکالمات ضبط شده بی‌سیم نشان می‌دهد فرماندهان ارتش و پلیس بسیار کوشیدند اسلحه‌خانه‌ها محفوظ بماند. اما در فرهنگ آریایی-اسلامی، فقدان مدرک خود دلیل دیگری است بر وجود توطئه، زیرا طبیعی است که توطئه‌گرها مدارک را از بین ببرند. و چون یقیناً توطئه‌ای در کار بوده، پس مدرکی وجود ندارد. نویسنده مقاله وارده هم تأکید داشت "راز" افشا می‌کند، وگرنه امپریالیسم نابکار نقشه‌های شیطانی‌اش را در سبب باطله نمی‌اندازد تا دیگران بردارند در بوق کنند. در کاغذهای رشته شده سفارت آمریکا ردی از چنین سناریویی پیدا نشد. کسانی خواهند گفت اگر هم پیدا می‌شد بروز نمی‌دادند.

می‌گویند واعظی درباره صفات گرگی که یوسف را درید داد سخن می‌داد. کسی از پای منبر متذکر شد طبق روایت قرآن، گرگی در کار نبود و یوسف صحیح و سالم از چاه در آمد. واعظ با خونسردی گفت منظورش البته گرگی است که یوسف را نخورد. وقتی تصمیم‌مان را گرفته باشیم که چطور فکر کنیم، شواهد مغایر، حتی اگر نص صریح باشد، به راحتی قابل تأویل است.

مسافر ایرانی در پروازی به تهران سر وقت گزارشگر روزنامه **واشنگتن پست** رفت و با دلخوری از او پرسید: «اینها کی اند و کی می‌روند؟» و در برابر حیرت روزنامه‌نگار آمریکایی که از پرخاش بی‌مقدمه فردی ناشناس جا خورده بود، به او گفت خودش را به آن راه نزنند چون پته این توطئه سالها پیش روی آب افتاد و همه می‌دانند پادگانها چرا سقوط کرد.

برنامه زمان‌بندی شده توطئه علیه آزادیخواهان ایران، در عین حال که بسیار پیچیده و بکلی سری است، در دسترس قاطبه اهالی خارجه قرار دارد و خبرنگار جوان آمریکایی هم قرار است به اندازه جواسیس کهنه‌کار در جریان باشد سالها پیش در پایتخت ایران، نقطه ثقل سیاست و مرکز جهان، چه کسی در چه ساعتی باید در اسلحه‌خانه کدام پادگان را به روی مهاجمان باز می‌کرد.

چنین قصه‌هایی غربال‌کردنی نیست: یا همه را می‌پذیری و عضو باشگاه زندانی، یا همه را رد می‌کنی که نشان می‌دهد توی باغ نیستی. یکی از گرفتاریها در طرز فکر ملت‌های شدیداً رند اما نارس خاورمیانه این است که گرچه در مواردی تمام قصه را یکجا قورت می‌دهند، در مواردی دیگر، مقدمات، اصل قضیه و نتیجه را جدا جدا می‌بینند و حاضر نیستند مقدمات لازم و تبعات ناگزیر را بپذیرند. عید خون و اسلحه برداشتن جماعت را شعاری مقدس تلقی می‌کنند اما وقتی کوچه و خیابان پر شد از تیر و تفنگ و صدای رگبار مسلسل، تازه به فکر می‌افتند لابد دشمنانمان این جنگل مولا را درست کرده‌اند تا مردم را به جان هم بیندازند و نهضت شکوهمندمان شکست بخورد.

غافلگیرکننده‌ترین بخش ماجرا نه سقوط خود رژیم بلکه سقوط سطح مبارزه علیه رژیم بود. مبارزان سیاسی و دانشجویان دانشگاه‌های سرآمد مملکت سالها برای بیدارکردن مردم کوشیدند، جانفشانی کردند، زندان کشیدند و قربانی دادند. درست وقتی ملت می‌خواست، به اصطلاح ادبای قدیم، شاهد پیروزی را در آغوش بکشد، در جلو صحنه سر و کله افرادی پیدا شد که عنصر نامطلوب خوانده می‌شوند. هر روز مقامها اعلام می‌کردند کسی حق یورش شبانه به خانه افراد و بازداشت بدون حکم قضایی ندارد. و هر شب به جاهایی می‌ریختند، اموال منقول را چپو می‌کردند و قربانیان را به منظور ادامه زورگیری‌های بعدی در محبس می‌انداختند. رژیم جدید برای جانداختن خودش و درهم‌شکستن مخالفان، نیازمند این قبیل اشخاص بود و چند سال طول کشید تا توانست سیستم را تا حدی از لایتهای بزنبه‌داری که یکشبه از تحت‌تعقیب به تعقیب‌گر ارتقا یافته بودند تصفیه کند. ناظران، حتی حجت‌الاسلام دکتر عضو شورای انقلاب، متحیر از میداندار شدن عناصری که باید در زندان باشند، ره افسانه زدند و نتیجه گرفتند دشمن «در زندانها را باز کرد» تا «مردم به جان هم بیفتند».

درج مقاله‌ای خیالپردازانه حاوی سناریویی پادروها کمک کرد بخشی از خرافات سیاسی رایج در جامعه ایران به‌عنوان حقیقت مسلم تثبیت شود، گرچه بدون آن مقاله هم حقیقت مسلم تلقی می‌شد. حتی خود فاتحان نه تنها قبول کردند مردم این طور فکر می‌کنند، بلکه گویی باور کردند ایالات متحده آمریکا ترتیبی داد در تهران کلانتریها و پادگانها را تاراج کنند، به این امید که چنین اقدامی مانع پیروزی انقلاب شود.

سالها همه در آرزوی روزی بودند که خلق، ملت، امت اسلام یا با هر اسمی، به پا خیزد. حالا که به پا خاسته بود همه غرق تردید بودند که چطور چنین چیزی ممکن است. شاه در مصاحبه‌های نالازمی در تبعید و در کتاب نالازم‌ترش پاسخ به تاریخ به دخالت قدرتهای خارجی در تحولات منجر به سقوط اشاره کرد. نه مدافعان او با این تلقی مخالفت اساسی دارند و نه مخالفانش. در این صحاری، افراد لازم نمی‌بینند خودشان را مسئول بدانند. و مسئول شناختن رقبا یعنی گنده کردن آنها و اذعان به کم‌اهمیت‌تر

بودنِ خویش. شیاطین بزرگ خارجه کجا و جوجه شیطانک‌های این دور و بر کجا. شکست از توطئه خارجی صد شرف دارد به سازش با رقیبان داخلی که سرخ‌شان نهایتاً به همان جا بند است. در نتیجه این باور یا در واقع ناباوری، جمهوری اسلامی سالهاست با دولت آمریکا دست به گریبان مانده زیرا گمان می‌کند تنش‌زدایی با آن دولت به صحت شائبه‌گذاری تعبیر خواهد شد. کشمکش با آمریکا بیش از آنکه ناشی از ضرورتی واقعی باشد تا حدی ادامه طرز فکر مانوی قائل به یا این/یا آن، و عمدتاً تلاشی است برای انکار همان سناریوی خیالی: اگر کمی کوتاه بیایم خواهند گفت پس حقیقت داشت (کلنجار رفتنِ مزمن ناشی از فقدان اکثریت سیاسی قاطع و پراکندگی آرا در جامعه ایران هم هست که اتحاد تنها با ایجاد دشمن مشترک ممکن است حاصل شود). پیش از هر تغییری در سیاست ستیزه‌جویی، ابتدا باید خود هیئت حاکمه قلباً قانع شده باشد که به قدرت رسیدنش، هر چند سریع و غیرمنتظره، نتیجه توطئه از خارج نبود.

اندک شواهد موجود، و غیرمستند، اگر چیزی نشان بدهد این است که ژنرال رابرت هایزر (در مطبوعات ایران هویزر هم می‌نوشتند)، معاون فرمانده نیروهای آمریکا در اروپا، در سفری به تهران از نیمه دی ۵۷ سه انتخاب در برابر دید: ارتش از دولت بختیار حمایت کند، دست به کودتا بزند، یا کنار بایستد. ظاهراً به تیمسارها توصیه کرد پس از رفتن شاه ارتش را منسجم نگه دارند، از کشمکش بین خودشان بپرهیزند، مستقیماً وارد عمل نشوند و فعلاً در فکر به دست گرفتن قدرت نباشند. جازدن شاه و اشتیاق او به ترک هرچه زودتر ایران مقامهای آمریکایی را گیج و ناامید کرده بود و نمی‌دانستند با تسبیحی که نخ آن ناگهان در رفته است چه کنند.

هایزر یک ماه در ایران ماند و با شماری از مخالفان کراواتی و معمم شاه دیدار کرد اما برای این تصور که مأموریتش ابلاغ حمایت از آنها و روی کار آوردن حکومتی اسلامی بود شواهدی وجود ندارد. مأموریت دیگری داشت: خروج سریع و بی‌درگیری مستشاران نظامی از ایران و برداشتن و بردن، از جمله، بخشهای سری سیستم هدایت موشک هوا به هوای جنگنده‌های اف-۱۴. سیستم موشکهای فونیکس چندین هدف را از روی رادار به حافظه کامپیوتر می‌سپارد و با تغییر مکان هدفهای پرنده، فرمانهای جدید به هر موشک می‌دهد. نیازی نیست خلبان هدفها را مستقیماً ببیند و تک‌تک بزند (بوئینگ ۷۴۷ مجهز به رادار که مغز سیستم بود در شهریور ۸۸ در ورامین سقوط کرد و از بین رفت). برای درگیری خیابانی کاربرد نداشت. در سالهای بعد می‌توانست مانع حمله بمب‌افکن‌های عراق به قلب خاک ایران تا خود تهران شود، اما این استنباط هم که آمریکا جنگ ایران و عراق را پیش‌بینی می‌کرد خیالبافی است. سیستم پیشرفته بیرون از ارتش آمریکا تنها در اختیار نیروی هوایی ایران بود و فروشندگانش نگران بودند به دست شوروی و اغیار بیفتد.

برنامه‌ای برای هدایت حمله تظاهرکنندگان به پادگان و کلانتری و کارخانه مسلسل‌سازی در کار نبود. این تصور که امپریالیسم خونخوار نقشه‌اش را تکثیر و ابلاغ کرد و به اجرا گذاشت تا "نیروی وفادار خوب تجهیز نشود و تجهیزات او [کذا] در حد تجهیزاتی باشد که مردم هم بتوانند به آن مجهز شوند" تخیلِ خلاق نیست، هذیان و اوهام است. در دولا بچه دستگاه اطلاعاتی دولتها نقشه‌هایی برای خرابکاری احتمالی در جاهایی وجود دارد اما، همان‌گونه که در تعزیه‌ها شمر هنگام بستن آب فرات بر مظلومان گریه می‌کند، برنامه‌گذاری باید خود طراحان را به تعجب انداخته و کلی خندانده باشد. اگر سناریویی چنان دقیق و دکوپاژ شده را می‌شد به نحو موفقیت‌آمیز در جامعه‌ای به‌طور طبیعی مغشوش و بر مردمی عادتاً نافرمان و بی‌نظم تحمیل کرد اوضاع غیر از این می‌بود.

مقاله سوم اسفند آیندگان مثنی خیالاتِ ایرونی وار و تعبیر بی‌پایه بود. رنگ و بوی کارآگاهی داشت اما فاقد خصلت قضایی بود. پلیس نظر می‌دهد جسدی هست پس باید قاتلی باشد؛ قاضی نمی‌پذیرد هرکس حوالی محل وقوع جرم حضور داشت در ارتکابش دخیل بود. مقاله از جزء به کل نمی‌رفت و شواهدی در دست نداشت. با آسمان‌ریسمان از کل به جزء حرکت می‌کرد و نتیجه موجود را گواه مقدماتی اثبات‌ناپذیر/ابطال‌ناپذیر می‌گرفت که می‌توانست پس باید به چنان نتیجه‌ای انجامیده باشد. وقتی منتشر شد قاطعیتِ سندِ محرز یافت و کمتر کسی پرسید نویسنده مطلب شواهد ظاهراً تردید-ناپذیرش را از کجا آورده است. چنان قاطع بحث می‌کرد که خواننده شگاک چه بسا نگران می‌شد مبادا سؤالی نابجا از دهنش در برود و دیگران تحقیرش کنند.

اگر هم قصوری در کار بود تقصیر را نباید یکسره به گردن روزنامه انداخت. ویراستاران آیندگان هم ممکن بود، مانند بقیه جامعه، از امپریالیسم به‌عنوان تکیه کلام استفاده کنند اما همه آنها به اجرای موفق یا حتی وجود سناریویی تا آن حد دقیق از سوی موجودی به این نام اعتقاد نداشتند؛ به درستی بسیاری بحث‌های دیگر هم که به چاپخانه می‌فرستادند اطمینان نداشتند. پس از سالها محرومیت از آزادی بیان، وقتی قرار بر مجال‌دادن به خلاق برای اظهارنظر باشد، نمی‌توان هر مطلبی را مانند مقالات ژورنالهای علمی زیر ذره‌بین گذاشت. اگر شماری قابل توجه از مردم این طور فکر می‌کنند، پس جای درج دارد. وقتی می‌گفتند مردم ایران چنان سیاسی شده‌اند که فلک هم به گرد پایشان نمی‌رسد، لابد منظورشان تبادل خرافاتی از این قبیل بود. توجه داشته باشیم خوانندگان روزنامه سرآمد ایران نه عوام‌الناس کم‌اطلاع، بلکه بالاترین لایه درس خوانده‌ها در شهرهای بزرگ بودند.

لودویگ ویتگنشتاین گفت استدلال‌های ذهن‌گرایان بدان می‌ماند که برای اثبات درستی خبر روزنامه، یک نسخه دیگر از همان روزنامه شاهد بیاوریم. آن مقاله مصداق بارز حرف فلسفه‌دان اتریشی بود: حرف من را قبول ندارید؟ ببینید اینجا چه نوشته است و تمام نسخه‌های روزنامه همین را نوشته‌اند و تمام مردم شهر که تمام نسخه‌ها را خریده‌اند می‌دانند این حرف صددرصد درست است.

آن شماره آیندگان به چاپ دوم رسید. اگر چندین برابر تیراژ عادی انتشار می‌یافت باز هم نایاب می‌شد زیرا هر خواننده به یک نسخه از آن نیاز داشت تا مطمئن شود درست فکر می‌کند. همکاران روزنامه تا مدتها شرمنده مراجعانی بودند که نسخه‌ای از مقاله کشف‌الاسرار می‌خواستند، اما در دفتر روزنامه چیزی باقی نمانده بود. و کسانی هنگام بحث سیاسی به یکدیگر تذکر می‌دادند بهتر است آن مقاله را بخوانند تا بدانند دنیا دست کیست.

اگر بعدها بتوان درباره این نقشه مقداری کاغذ سیاه کرد و از جور قدرتهای بزرگ نالید، در غرب خواهند نوشت مردم ایران از این بابت گله‌مندند. بعد در ایران همین اظهارنظر را سند اذعان خارجه به حقانیت دعای ملت می‌گیرند و خوراک فکری و لقلقه زبان تازه‌ای برای مردم ایران فراهم خواهد شد. مانند آنچه ۲۵ سال پس از وقایع ۲۸ مرداد اتفاق افتاد و همچنان ادامه دارد.

شمار کسانی که مشتاق بودند چنان افسانه‌ای را در هوا بقیابند و به وجود نقشه‌ای کذایی اعتقاد تزلزل-ناپذیر نشان دهند به حد حیرت‌آوری بزرگ بود — و همچنان به طرز تأسف‌آوری بزرگ است.

محمد قائد

editor@lawhmag.com

از کتاب در دست انتشار داستان آیندگان

آذر ۸۸